

مطالعات ادبیات روایی

سال اول، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸

سیمای زن در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان

نوع مقاله: پژوهشی

(۴۲-۶۱)

محمدصالح امیری^۱ پیمان احمدی^۲

چکیده

قصه‌ها به عنوان روایت‌هایی مهم، در بسیاری از جوامع به وسیله‌ی زنان نقل می‌شوند. در این قصه‌ها تصویری روشن از کارکرد، نقش و وضعیت زنان ترسیم شده است؛ بنابراین بررسی آنها می‌تواند ما را به شناخت هرچه بیشتر وضعیت زنان و زندگی آنها رهنمون گردد. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود با تحلیل کیفی این قصه‌ها، دریابیم بازتاب تصویر زنان در فرهنگ عامه‌ی هرمزگان چگونه است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد اگرچه فرهنگ هرمزگان، فرهنگی مردسالار است و نابرابری جنسیتی نیز محدود کننده‌ی فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی زنان، اما در بسیاری موارد به ویژه در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، زنان موضعی فعالانه‌تر دارند. ازدواج برای زنان قصه‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است و گاهی در انتخاب همسر نیز آزاداند. ذهن اسطوره‌ای راویان قصه‌ها سبب شده است تا نقش زنان در کارکردها و ژرف ساخت‌های متضاد و متناقض دیده شود. زنان قصه‌ها همزمان دارای جنبه‌های متفاوتی چون پرورش، عاطفه، دلربایی، دهشت و فریب‌اند.

واژگان کلیدی: زن، قصه‌های عامیانه، فرهنگ، هرمزگان.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

بخش گسترده‌ای از فرهنگ و هنر ما جدای از ادبیات رسمی، در راه و مسیری دیگر به نام ادبیات عامیانه به حیات خود ادامه می‌دهد. بخش بیشترین ادبیات عامیانه، در قالب قصه، قرن‌ها سینه به سینه نقل شده است. قصه‌ها، آثاری هستند که در آنها تأکید بر حوادث خارق‌العاده بیشتر از تحول و تکوین آدم‌ها و شخصیت‌هاست... حوادث، قصه‌ها را به وجود می‌آورند و رکن اساسی و بنیادی آنها را تشکیل

farhang358@yahoo.com

peyman-ah991@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۳ / ۶ / ۱۳۹۸

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرلنگه. (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۲۷ / ۲ / ۱۳۹۸

می‌دهند. (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۴۴) قصه و قصه‌گویی از روزگاران گذشته در ذهن فلاسفه و اندیشمندان اهمیت بسیار داشته است. «افلاطون باور دارد باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایت‌هایی را که پذیرفته‌ایم برای کودکان نقل کنند و متوجه باشند که پرورشی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کند به مراتب بیشتر از تربیتی است که جسم آنها به وسیله ورزش پیدا می‌کند.» (رحماندوست، ۱۳۷۷: ۱۰) و برخی محققان این حوزه باور دارند که بررسی قصه‌های عامیانه یکی از اجزای اصلی فولکلور و دانش‌های انسان‌شناسی به شمار می‌رود و به منزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر به شمار می‌آید. (هدایت، ۱۳۳۴: ۴۴۹) روشن است به دلایل گوناگون هیچ‌گاه آنگونه که شایسته و بایسته است، ادبیات عامه به عنوان یک هدف غایی مورد توجه کاتبان و نویسندگان نبوده است و پیوسته به همت بلند و نفس مسیحایی پدربزرگان و مادربزرگان که اغلب سواد خواندن و نوشتن هم نداشته‌اند، سینه به سینه نقل شده است؛ یعنی بیشترین بخش ادبیات عامیانه ما به صورت شفاهی و غیر مکتوب است و همین موضوع آن را بیشتر در معرض خطر نابودی قرار می‌دهد. برخلاف دیگر ممالک دنیا که این حوزه از حیات فرهنگی و هنری خود را بسیار جدی گرفته‌اند در میهن ما این بخش همیشه در حاشیه بوده است؛ دکتر محجوب در این باره گفته است: «اروپائیان برای آداب و رسوم هر ده دورافتاده و سابقه تاریخی هر بنای کهن خویش چند رساله دکتری در دست دارند و در باب بناهای بزرگ و معروف و رسوم و آداب مشهور ایشان چندان مدارک و اسناد هست که آن را اندازه نیست؛ ولی ما امروز در مرحله‌ای هستیم که اگر بخواهیم کتاب‌شناسی فرهنگ عامه و آداب و رسوم خود را تدوین کنیم حجم آن از رساله کوچکی نخواهد گذشت.» (محجوب، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

«قصه جزء مهمی از میراث فرهنگی هر قومی به شمار می‌رود. در قصه ارزش‌های سنتی، و پس زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی هر قوم و حوادث و سوانح اجتماعی جاری انعکاس می‌یابد... بنابراین، تحقیق در قصه‌های اقوام و ملل می‌تواند از یک طرف ما را یاری دهد که برداشت‌های یک قوم را از زندگی به کمک آن دریابیم و از جانب دیگر از این لحاظ مفید است که می‌توانیم روابط موجود بین هریک از اقوام و فرهنگ‌ها را کشف و روشن کنیم.» (ساتن، ۱۳۷۶: ۱۲) آنگونه که می‌دانیم راوی بیشتر قصه‌ها زنان بوده‌اند. زن پیوسته در گستره‌های فرهنگی و ادبیات عامیانه دارای نقش و کنش‌های مربوط به خود است. زن در همه اعصار و تمامی فرهنگ‌ها بخشی از هستی است. در اساطیر چین اساس هستی بر دو قوه مادگی و نرینگی استوار است و تکامل هستی بدون دیگری ممکن نیست. (Guerin et al, 2005: 186) زن به عنوان عنصری آفرینش‌گر و تکمیل‌کننده در همه ابعاد زندگی کارکردی برجسته دارد. قصه‌های عامیانه نیز به عنوان بخشی از زندگی، بستری برای نقش آفرینی زنان بوده است؛ اهمیت و نقش این زنان در این قصه‌ها به حدی است که قهرمان هیچ‌گاه به تنهایی و با تکیه بر زور بازو و تدبیر خود، راه برون رفت از

تنگناها را نمی‌یابد و حتی بدون حضور زن، یا داستان شکل نمی‌گیرد و یا سیمایی جذاب ندارد. (بیات، ۱۳۸۹: ۹۲) کمپل زن را نیمه دیگر قهرمان می‌نامد. (همان)

زن در قصه‌های پارسی نقش‌های گوناگون به خود می‌گیرد. جدای از کارکردهای معمول و مرسوم که مردان نیز به عهده دارند، زنان به عنوان بخش محوری این روایت‌ها، از شایستگی‌هایی برخوردارند که مردان برای رسیدن به آنان، باید آزمون‌های دشواری را از سر بگذرانند. در جستارهایی که در مورد قصه‌ها انجام شده است، تا کنون به زنان و دختران قصه‌ها، جایگاه، نقش و کارکردهای گوناگون آنان و علل ناکامی آنها توجه چندانی نشده است. حتی در بررسی ساختارگرایانه محققانی چون اولریش مازلوف که به طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی پرداخته، تنها چهره منفی زنان نشان داده می‌شود. زنان در این تحقیق یا چهره‌ای منفی دارند و یا چهره منفعلی همچون معشوقه دارند که قهرمان در جستجوی آن است. (همان: ۹۱) زنان که در دنیای واقعی و مردسالارانه از رسیدن به بسیاری از خواسته‌های خود محروم بوده‌اند، تلاش می‌کنند در گستره قصه‌ها، اهدافشان را دست‌یافتنی‌تر کنند. برای زنانی که در دنیای واقع امکان دست‌یابی به آرزوها برایشان ناممکن است، قصه‌ها و روایت‌های عامیانه، بستری است که کهن الگوها و خاطرات مربوط به دوران مادرتباری را در آن تجلی بخشد. البته اگر در آن دوران زنان تنها از این محمل به جهان آرمانی خود نزدیکتر می‌شده‌اند، در دوران معاصر با استفاده از همان تجارب، با کوشش‌های زنان دگراندیش و آزادی-خواه در جای جای جهان، در جهان خارج نیز توانستند به جهان آرمانی خود نزدیکتر شوند؛ شکل‌گیری جنبش‌های فمینیستی یکی از اساسی‌ترین گام‌هایی بود که در این زمینه برداشته شد. این جنبش با گرایش‌های گوناگون اما هدفی واحد شکل گرفت؛ لیبرال فمینیست‌ها باور داشتند: «زنان به طور بنیادین با مردان تفاوت ندارند و با وجود این به خاطر جنس، ایشان از بسیاری فرصت‌ها محروم می‌شوند.» (سبیلی، ۱۳۸۵: ۸۸) هرچند در برخی از گرایش‌های فمینیستی همچون رادیکال فمینیست‌ها، با طرح اندیشه‌هایی چون جدایی زنان از مردان و نفی ازدواج، دچار افراط‌گرایی شدند، اما در نهایت این کوشش‌ها در حوزه حقوق زنان گام‌هایی ثمربخش محسوب می‌شود. شاید قصه‌ها را از این منظر که میدانی برای تجربه اندوزی زنان در زمینه حق خواهی در دوران کنونی بوده نیز باید مهم بدانیم. جدای از این، درونمایه بسیاری از قصه‌ها بیش از آنکه بازتاب واقعیت‌های بیرونی باشد، سیمایی رؤیایگونه به خود می‌گیرد، بدین روی از قابلیت بالایی برای تفسیر و رمزگشایی برخوردار است. بسیاری از روانشناسان عقیده دارند در دل قصه‌ها تعبیر سمبولیکی وجود دارد که از تفسیر این تعبیر می‌توان به حقایق مهمی در زندگی واقعی دست یافت. (کمپل، ۱۳۸۵: ۲۶۲) توجه به قصه‌ها می‌تواند ما را در درک بسیاری از مفاهیم نهفته در آن یاری نماید و از این محمل به شناخت روشن‌تری از زوایای پنهان وضعیت زنان در جامعه دست یابیم. بدین روی در این نوشتار تلاش می‌شود تا جایگاه زنان از منظر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، در

قصه‌های عامیانه‌ای که توسط محمد صالح امیری در تحقیقی میدانی گردآوری شده است، مورد تحلیل قرار گیرد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

فرهنگ عامه در ایران هنوز بیشتر در مرحله گردآوری است و به تازگی بحث و تحلیل و بررسی در این باره به وسیله محققان جوان آغاز گردیده است. حتی باور برخی از محققان بر این است که آغازگر گردآوری فرهنگ عامه ایران پیش از ایرانیان، اروپاییان بوده‌اند؛ «در باب گردآوری فرهنگ عامه از اروپاییان نخست پتی دولاکروا شرق‌شناس فرانسوی قرن هجدهم کتابی به نام هزار و یک روز به زبان فرانسوی به تقلید از هزار و یک شب نوشت و در آن قصه‌های ایرانی را گرد آورد. این کتاب تحت عنوان «الف النهار» به فارسی ترجمه شده و دوبار انتشار یافته است. سپس الکساندر خوجکو لهستانی مقیم فرانسه گرد آورنده جنگ شهادت و ترجمه کننده بعضی از آنها به زبان فرانسوی است. پس از او کنت دو گوینو که به واسطه نظریات نژادی خویش شهرتی دارد، به این کار پرداخت و حتی چند قصه به سبک قصه‌های ایرانی نوشت که به فارسی نیز ترجمه شده است. بعد از این دو تن مشهورترین کسانی که دست بدین کار زدند یکی آرتور کریستن سن دانمارکی و دیگری هانری ماسه فرانسوی است که هر دو قسمتی از قصه‌های ایرانی را گرد آوردند.» (همان: ۷۳) در چند دهه گذشته کسانی چون قائم مقام فراهانی، حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله، امیرنظام گروسی، علامه دهخدا، ایرج، عارف، عشقی و فرخی یزدی و بسیار کسان دیگر، البته با نگاهی ابزاری، از ادب عامه در کارهای خود سود جستند. در میان نویسندگان ایرانی محمدعلی جمالزاده، پروین گنابادی، صادق هدایت، صبحی مهتدی، انجوی شیرازی از جمله محققان بزرگی هستند که با آگاهی به ارزش و اهمیت این میراث ارزشمند به گردآوری آن همت گماشته و کارهای ارزشمندی را در این زمینه به ما عرضه داشته‌اند. اما در این میان صادق هدایت نه تنها از ادب عامه بهره برداری کرده است بلکه به عنوان اولین محقق به گردآوری قصه‌ها و مثل‌های غیر مکتوب عوام پرداخت و به چاپ رساند.

بعد از صادق هدایت که روش و شیوه پژوهش‌گرانه او در این باب، بسیار ارزشمند و ماندگار است، انجوی شیرازی نیز از جمله محققان پرذوقی است که در نهایت صمیمیت، دلسوزی و دقت نظر، در این راه قدم‌های ارزشمندی برداشته است؛ «کتاب‌های آقای انجوی به علت سابقه ممتدی که ایشان در کار مطبوعات و فن طبع و نشر دارند، با نهایت حسن سلیقه و به زیبایی تمام چاپ شده است.» (همان: ۲۱۶) از میان محققان حوزه فرهنگ عامه، کارهای دکتر محجوب که بیشتر به صورت تحلیل و بررسی می‌باشد، ادب عامه ما را وارد مرحله تازه‌ای کرده است.

دکتر محجوب با نوشتن مقالاتی فراوان در بارهٔ ادب عامیانه، سال‌ها در معرفی این گنجینهٔ ارزشمند کوشش‌ها نمودند که خوشبختانه همهٔ این مقالات نیز در کتابی زیر عنوان "مجموعه مقالات در بارهٔ افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران" توسط دکتر حسن ذوالفقاری تألیف و چاپ شده است.

مقالات تحلیلی پژوهش‌گرانی چون دکتر محجوب سبب شد که گام‌هایی کوچک اما ارزشمند در جهت تحلیل و بررسی قصه‌ها نیز در برخی نقاط میهن انجام پذیرد؛ به عنوان نمونه موارد ذیل را می‌توان نام برد: مقاله "ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصهٔ عامیانهٔ دختر و درخت کنار" آزاده وطن پور و کتابون نمیرانیان (۱۳۹۱)، نقش قصه‌گو در پردازش قصه‌های عامیانه، حسن عادلخانی (۱۳۷۹)، مقاله "تفاوت راوی قصه‌گو و قصه‌نویس در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه و داستان‌های بیدپای"، محمد تقوی و مینا بهنام (۱۳۹۱). اگر بخواهیم به اثری مدون و کامل در زمینهٔ تحلیل قصه‌ها اشاره نماییم فقط مجموعه مقالات دکتر محجوب را که به صورت کتابی دو جلدی منتشر شده است، می‌توانیم نام ببریم.

البته همانگونه که گفته شد در چند دههٔ اخیر در پی تلاش‌های ارزشمند و بنیادی پژوهش‌گرانی چون صادق هدایت، انجوی شیرازی و دکتر محجوب، در سراسر کشور اقبال و توجه بیشتری نسبت به گردآوری ادبیات عامیانه ایجاد شد. و در بیشتر استانها، برخی از محققان و نویسندگان گام‌هایی در این باره برداشته‌اند. هرچند دربارهٔ فرهنگ فولکلور هرمزگان نویسندگانی چون حمیدرضا حسنی (۱۳۸۲) در کتاب "مردم نگاری شهرستانهای بستک و بندرلنگه"، احمد نور دریایی (۱۳۸۴) در کتاب "مراسم آیینی و فولکلور بندر کنگ"، علی میاب فلسفی و مریم ابوالفتحی و سهراب بناوند (۱۳۷۹)، در کتاب "مردم نگاری شهرستان قشم" تلاش‌های قابل تقدیری انجام داده‌اند اما در هیچ کدام از این تألیفات تلاش چشمگیری در خصوص تحلیل قصه‌های استان دیده نمی‌شود. و شاید تنها کارهایی که در آن به صورت خاص به قصه‌های هرمزگان پرداخته شده است، مقاله "جایگاه قصه‌های عامیانه در ادبیات شفاهی هرمزگان" از مریم بهمنی (۱۳۹۲) در مجلهٔ پژوهش‌نامهٔ فرهنگی هرمزگان و دیگری مقاله "سیمای پری و زنان پری‌وار در قصه‌های عامیانهٔ هرمزگان" از بدریه زارعی (۱۳۹۳) در همان مجله است.

۳-۱. روش و هدف پژوهش

این مقاله به روش تحلیل کیفی انجام شده است. پس از بررسی قصه‌های مکتوب هرمزگان (گردآوری محمدصالح امیری)^۱ در این مقاله مباحثی همچون، نقش‌آفرینی زنان در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و تقابل با اندیشه‌های مردسالارانه در بستر قصه‌ها، بررسی و تبیین می‌شود.

۱. آن دسته از قصه‌هایی مورد نظر است که نقش‌آفرینی زنان در آنها چشمگیرتر می‌باشد.

در نوشتار حاضر، هدف آن است تا با بررسی قصه‌های عامیانه، میزان نقشمندی زنان در امور فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بررسی شود؛ چراکه در حوزه ادبیات رسمی و کتاب‌های تاریخی نمی‌توان اطلاعات چندانی در باره زنان به دست آورد و تنها از دل همین قصه‌ها و افسانه‌های مردمی این مهم، دست یافتنی است. قصه‌هایی که در این نوشتار به دلیل نقش پررنگ‌تر زنان، گزینش و بررسی شده‌است، عبارتند از: محبوبه و سرخوش، پیرزن و سه دخترش، پسر پادشاه و دختر کولی، مرد کچل و دختر پادشاه، کاکل زری و دندون مرواری، فاطکو، هیزم شکن مهربان، زن حیل‌گر، ماهان دختر، خرم و زیبا، حیدربگ و سمبیر، پادشاه هفت دختر و وزیر هفت پسر، پسر پادشاه و دختر لیمویی، پادشاه و دختر آهو نما، پیرزن دونا، مرد بیکار و خروس. در این قصه‌ها، زنان نقش پررنگ‌تری بر عهده دارند و به همین سبب برای این پژوهش گزینش شده‌اند.

۲. بحث

۲-۱. زنان و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی

براساس این قصه‌ها نقش زنان در این دو حوزه، نقش محدودی است. بیشتر اوقات این تلاش‌ها نادیده گرفته می‌شود. در برخی از قصه‌ها زنان در دستگاه حاکمیت و در نقش منسوبان و اطرافیان پادشاه حضور دارند ولی هیچ‌گونه مشارکتی در فعالیت‌های رسمی حاکمیت ندارند. در هیچ کدام از این قصه‌ها زنان در نقش برانداز دیده نمی‌شوند.

پادشاهی کردن کاری مردانه است و زن در عمل نمی‌تواند پادشاه گردد. تنها در یکی از قصه‌ها (به دنبال بخت) که زن عنوان پادشاهی دارد، نیز لباسی مردانه بر تن می‌کند. ظهور پادشاه زن در ظاهری مردانه خود نشان از فضای مردسالارانه‌ای است که پذیرفتن نقش شاهی برای یک زن در آن دشوار آمده است. در چنین فضایی، زن از تفکر تهی است. بر مبنای ظاهرینی خود حکم می‌کند. خاستگاه این تفکر شاید به سبب قوی بودن بعد عاطفه و احساس در زنان باشد. تفکری که سبب می‌گردد تا جنبه عقلایی وی به چشم مردان نیاید و راویان چنین بپندارند که تأمل، درنگ و تفکر در وجود زن کمرنگ است. در فرهنگ وامثال و حکم دهخدا آمده است: «فضل مردان بر زن ای خالی پرست/ زان بود که مرد پایین بین‌تر است.» (امین‌الرعايا و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۲) شاید به همین سبب است که در بیشتر قصه‌های عامیانه هم نقش سیاسی زنان نادیده گرفته می‌شود و اگر از اتفاق، نقش شاهی هم نصیب زنی شود باید در لباسی مردانه ظهور نماید. حتی در جایی که مرد قصه راز زن بودن پادشاه، برایش فاش می‌شود؛ نه تنها هیچ توجهی به شکوه و شوکت این مقام ندارد بلکه با پیشنهاد ازدواج زن (پادشاه) نیز مخالفت می‌کند.

«...با شتاب از چنار هم گذشت تا به شاه رسید. به شاه نیز گفت که شانس گفته است برای آن که لشکریان به فرمانت عمل کنند، باید هر چه زودتر فردی را به همسری اختیار نمایی. پادشاه در حقیقت دختری بود لباسی مردانه بر تن کرده بود و سالها حکمرانی می نمود. فوری این موضوع را با آن مرد مطرح کرد و از او خواست که به صورت مخفیانه با او ازدواج کند و در فرمانروایی شریک پادشاه گردد.» (امیری، ۱۳۹۴: ۱۷۵)

در این قصه‌ها سیاست، کاری مردانه است. همچنان که در فرهنگ عمومی ما نیز برای نقش سیاسی زنان در قیاس با مردان اصالت کمتری منظور شده است. (آبوت، ۱۳۸۷: ۴۵) زنان که در فرهنگ عمومی نمی‌توانسته‌اند با تکیه بر توانایی‌های خود به مقام و پست‌های مهم سیاسی برسند، برای جبران این کاستی و عدم مشارکت مستقیم سیاسی، در تلاشند تا زن شاهزاده و یا وزیر زاده‌ای شوند و از این رهگذر بتوانند آرزوهای خود را جامه عمل بپوشند: «...دختر بزرگ گفت اگر من همسر پسر پادشاه بشوم لباس همه قشون پادشاه را می‌دوزم. دختر دوم گفت اگر من زن پسر پادشاه بشوم برای همه سپاه پادشاه نان می‌پزم. دختر کوچک گفت اگر من را پسر پادشاه بگیرد، یک دختر دندون مرواریدی با پسری کاکل زری برایش به دنیا می‌آورم...» (امیری: ۱۹۹)

در چنین افق فرهنگی مردسالارانه‌ای، سیمایی تاریک، ظاهربین و بیهوده کار از زن ترسیم می‌شود؛ البته بنیاد چنین سیمای تاریکی را در گستره‌های گوناگون فرهنگی و در دوره‌های مختلف می‌توان ردیابی نمود:

«چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
که نیکو زد این داستان شهریار
چو گویی سخن باز یابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن
که هرگز نبینی زنی رای زن»

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

بر مبنای همین اندیشه‌ها در ضرب‌المثلی نیز گفته می‌شود: «کرض ا نو کیسه مکن و اسرار خو به زن مگه و شو لو رودخنه مخو» (رستمی توکلی و سعیدی، ۱۳۹۶: ۵)^۱

در چنین نگاهی زن شریکی قابل اعتماد نیست؛ بیگانه‌ای است که اسرار مگو را نمی‌توان با او در میان گذاشت. چنین انگاره‌ای ذهنیت خالق این روایت‌ها را به گونه‌ای قالب بندی نموده است که سیمای فرشتگی زن را نمی‌تواند ببیند؛ این انگاره ریشه در آبشخورهای فرهنگی کهن دارد. در جای دیگری اسفندیار خطاب به کنایون می‌گوید:

1. karze nowkisa makon-o-?asrāre xo/ bezan maga-o-šow loro xona maxow.

«چو با زن پس پرده باشد جوان بماند منش پست و تیره روان»

(فردوسی: ۲۲۹)

آبشخورهایی که همشینی با زنان را سبب فساد و پستی جوانان می‌پندارند. در این ذهنیت نیز زن راهزن طریق است که جوان را از راه تعالی دور می‌کند و سبب هبوط او می‌گردد. بافت فرهنگی مردسالارانه نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زنان در مقامی فرادست تصور شوند. همشینی با زنان منع می‌شود همچنان که هم‌سخنی و مشورت با آنها نیز امری قبیح است؛ چراکه باور غالب، مرد را در مقام بالاتری می‌پندارد. بر مبنای همان باورهای اساطیری که رازواریگی سبب قداست می‌شود، مردان با پرهیز از زنان خود را در حالتی رازواره نگه می‌دارند تا جایگاه بالادستی آنان دست نیافتنی‌تر بماند. اصالت در خانواده از آن مردان است و همه پذیرفته‌اند: «اصل کاری پدر است که مادر رهگذر است». هنجارهای جامعه مردسالار حکم می‌کند که مرد جایگاه بالادستی خود را نباید از دست بدهد و مشارکت در امور مهم با زنان، مطلوب چنین جامعه‌ای نیست. بررسی این قصه‌ها و آرزوهای این دختران بیانگر گوشه‌ای از آرزوهای سیاسی زن در فرهنگ هرمزگان است. زن قصه در خیال خود و با اعتقاد به سرنوشت، میل درونی خود را بروز می‌دهد.

بنابراین آنچه که نقش‌آفرینی زنان را در گستره سیاسی محو و محدود نموده است نه عدم گرایش و ناتوانی فطری زنان در این حوزه که همان فضای مردسالارانه‌ای است که بر ساحت فرهنگی سایه انداخته است. البته روشن است که چنین قصه‌هایی بر زبان زنان جامعه جاری بوده است. تصور اینکه زنان نیز در چنین باوری مردان را همراهی میکنند، می‌تواند برخاسته از عدم برخورداری آنها از آموزش‌های لازم در بستر جامعه باشد. غلبه چنین نگرشی بی‌شک زمینه ساز انزوا و دوری زنان از اموری است که نیاز به تعقل و منطق قوی دارد. در چنین شرایطی میدان برای مردان گشوده‌تر و مقصد برایشان دست‌یافتنی‌تر است.

در فعالیت‌های اقتصادی نیز زنان نقش چندانی ندارند. مرد، نان‌آور خانه محسوب و فعالیت‌های اقتصادی کاری مردانه محسوب می‌شود. زنان بیشتر مردان را به کار تهییج می‌کنند. در قصه «مرد بیکار و خروس» می‌خوانیم: «... مرد بیکاره‌ای بود که تن به هیچ کاری نمی‌داد. این مرد آن قدر بیکاره و تن پرور بود که همسرش از این شرایط به تنگ آمده بود. به هر حال زنش او را با اصرار فراوان یک روز برای پیدا کردن کار به بازار فرستاد...» (امیری، ۹۳) فقط در زمان ضرورت و از روی ناچاری است که زنان در فعالیت‌های خارج از خانه مشارکت دارند چنانکه در قصه «فاطکو» نقل می‌شود: «...مدتی به همین شکل گذشت تا این که پدر دچار بیماری سختی شد و دیگر قادر به چوپانی و کارکردن نبود. بنابراین

زندگی بر آنها کمی سخت شده بود. از زمانی که پدر خانواده بیمار شد دختران مراقبت از گوسفندان را برعهده داشتند و مادر نیز در خانه به پرستاری پدر مشغول بود...» (همان: ۲۴)

زنان اغلب تیماردار درون خانه‌اند و مشارکت‌های اقتصادی آنان هم در محدوده کارهای خانگی است: دوشیدن گوسفندان، دوک ریزی، دوختن و پختن و زادن و نگهداری بچه‌ها و کارهایی از این دست. در قصه «کاکل زری دندون مرواری» آرزوی یکی از دختران این است که اگر زن شاهزاده شود، برای او بچه‌های کاکل زری و دندان مرواری بزاید: «از کوچک مانده بود که قول داده بود میان سه خواهر تنها خواهر اگر زن پسر پادشاه شود برای او دختری دندان مرواری و پسری کاکل زری بیاورد. خواهر کوچکتر به قولش وفا کرد و بعد از مدتی دختری دندان مرواری و پسری کاکل زری به دنیا آورد.» (همان: ۱۹۹)

در این روایت‌ها فعالیت‌های اقتصادی و استقلال مالی باید در انحصار مردان بماند. مالی که زن آن را مالک است، مال نیست که زخمی است در زندگی؛ چراکه زن باید در خانه بماند و دیگر اعضای خانواده را پایکاری نماید؛ یا به روایت سعدی:

«چو زن راه بازار گیرد بزَن و گرنه تو در خانه بنشین چو زن»

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

در چنین باوری جای زن درون خانه است. نقش‌ها و کنش‌های بیرونی متعلق به مردان است. این باور و تفکر در ضرب‌المثل‌های بومی نیز قابل ردیابی است؛ «مال زن زخم دلن»^{۱۱} (رستمی توکلی و سعیدی: ۶) زنان تنها با تکیه به مردان باید به سعادت برسند. در این دسته از روایت‌ها تفکرات مردسالارانه به گونه‌ای دیگر نمود می‌یابد. راوی می‌کوشد تا اندیشه استقلال زنان را نفی کند و وابستگی‌شان را تحکم ببخشد. درونمایه گفتمانی که در چنین زبانی حاکم است چهره‌ای ابزارگونه از زنان ترسیم می‌کند. بر مبنای این انگاره، حرمت زن به حرف شنوی، ماندن در خانه و پرداختن به امورات روزمره و درونی خانه است. «این مرد است که زن را می‌سازد و زندگی را می‌سازد. زن هیچ نقشی جز زاد و ولد و خدمت به شوهر ندارد. زن حق دخالت در امور زندگی ندارد.» (لیموجی، ۱۳۸۵: ۷۸) در چنین باوری نقش‌ها و کنش‌های بیرونی متعلق به مردان است؛ این رویکرد فکری، از رشد و کمال زن جلوگیری می‌کند و چون به کمال نمی‌رسد، متکی به خویش هم نمی‌تواند باشد. باور جامعه بر این است شخصیت زن در ازدواج شکل می‌گیرد. زن کودک نابالغی انگاشته می‌شود که باید در حجله تربیت شود و به کمال برسد؛ «بچه از چله، عروس از حجله» (امین‌الرعا و دیگران: ۱۱۱) شاید یکی از دلایلی که در قصه‌های عامیانه، ازدواج دختران

به موضوعی پر بسامد تبدیل می‌گردد، همین باشد. هرچند در قصه «محبوبه و آرش» گروهی از زنان به رهبری محبوبه از شهر و دیار خود برای تهیه و فروش داروهای گیاهی به غربت هجرت کرده‌اند اما باز هم این فعالیت اقتصادی مستقل و خارج از خانه، نیز با ورود مردی به نام «سرخوش» فراموش و نادیده گرفته می‌شود.

البته زنان برحسب طبقه اجتماعی خود گاهی بیرون از خانه به کارهایی همچون فروش داروهای محلی یا فروش مرغ و خروس در بازار حضور می‌یابند. کاری که امروزه نیز در بیشتر شهرهای هرمزگان دیده می‌شود: «مرد به بازار رفت و در آن جا دید که زنی برای فروش خروس خود در گوشه‌ای نشسته است. زن خروس فروش، خالکی طلایی و زیبا و گران قیمت در بینی داشت. و همین طور داد می‌زد خروس دارم، خروس دارم!» (امیری: ۹۳) نکته قابل توجه در خصوص فعالیت‌های اقتصادی، عدم حضور زنان و دختران طبقه فرادست در این فعالیت‌هاست. در این قصه‌ها، تنها زنان محروم جامعه فعالان اقتصادی‌اند؛ زنانی که نه از روی میل و فراهم بودن بستر مناسب که از روی ناگزیری، به فعالیت‌های اقتصادی دست می‌یازند. زنانی که سایه مردی بر سر ندارند و دخترانی که البته تنها در محدوده ای که مادران برای آنان تعیین کرده‌اند قدرت تکاپو و فعالیت دارند. در قصه «فاطکو» زن آنجا که شوهر خویش را در بستر بیماری می‌بیند، به همراه دختران به کارهای بیرون از خانه می‌پردازد. در قصه «پیرزن و سه دخترش» نیز مادر از روی فقر در پی راهی برای ازدواج دختران است؛ بدین سبب دختران را وادار به دوک ریزی در جلوی خانه می‌کند تا از این طریق، خود و هنر خود را بر مردان عرضه نمایند و به روایتی، دلی به دست آرند و به خانه بخت فرستاده شوند؛ «یکی بود یکی نبود، پیرزنی بود که سه تا دختر داشت. هر سه دختر در خانه مانده بودند و شوهر برایشان پیدا نمی‌شد. روزی پیرزن با خود گفت باید دست به کار شوم و دخترها را شوهر بدهم. چکار کنم چکار نکنم... پیرزن پس از مدتی فکر کردن، چرخ نخ ریزی دختر بزرگ را آورد و گذاشت دم در و او را پشت چرخ نشانند. دختر مشغول رشتن شد. عصر کله پزی از سرکار به خانه برمی‌گشت، دختر را دید و پسندید و به زنی گرفت. روز بعد دختر دوم دم در خانه مشغول نخ ریزی بود که قصاب همسایه آمد و وقتی او را دید، پسندیدش و با هم ازدواج کردند. روز سوم دختر کوچکش را به نخ رشتن نشانند و این دختر را هم مرد عسل فروشی دید و پسندید و او را به زنی گرفت.» (همان: ۱۴۱)

آنچه که از دل قصه‌ها بر می‌آید این است که زنان هیچ‌گاه زبان به اعتراض نمی‌گشایند. و ظاهراً با قبول وضعیت موجود، این سبک زندگی برای آنان تبدیل به باور شده است و با آن کنار آمده‌اند.

۲-۲. زنان و فعالیت های فرهنگی و اجتماعی

هرچند زنان این قصه‌ها در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی تسلیم اندیشه‌های مردسالارانه هستند اما در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی کوشیده‌اند منفعل نباشند. زنان از رهگذر همین تلاش در موارد چشمگیری، پیروز میدان‌اند و به اهداف خود می‌رسند.

«در طول تاریخ هر جا که زنان تحت انقیاد بوده‌اند، زنانی نیز وجود داشته‌اند که این موقعیت را تشخیص داده و به صورتی به آن اعتراض کرده‌اند.» (ریترز، ۱۳۸۳: ۱۴۳)

یکی از موضوعات پرسامد در قصه‌ها، موضوع ازدواج دختران است. «از آنجایی که در جوامع مردسالار، دخترها تنها از طریق ازدواج هویت اجتماعی می‌یابند این امر در زندگی آنها نقش و اهمیتی بسیار پیدا کرده است. ازدواج مهمترین رویدادی است که در زندگی دختران به وقوع می‌پیوندد و تعیین کننده سرنوشت آنان است.» (بشیری، ۱۳۹۰: ۹۷) البته ازدواج آنگاه چالش برانگیز و نشانگر قدرت زنانگی در جامعه است که مرد و یا زنی که قصد ازدواج دارند از یک طبقه اجتماعی نباشند؛ یعنی گاهی زن از طبقه فرودست است و مرد فرادست و یا برعکس؛ اینجاست که اگر ازدواجی شکل گیرد میزان قدرت و اختیار زنان را در این مقوله نشانگی می‌نماید.

در این قصه‌ها بیشترین دوگانه نسبت به ازدواج دیده می‌شود. گاه شیوه ازدواج آزاد است؛ پادشاه تمام جوانان شهر را فرامی‌خواند و از دختران خود می‌خواهد هرکدام را که می‌خواهند برگزینند. در همین قصه‌ها زمانی که دختر پادشاه همسر خود را در میان آن جوانان بر نمی‌گزیند و کچلکی را در خانه پیرزنی، مطلوب خود می‌داند و بر خلاف میل پادشاه با اصرار به عشق خود می‌رسد، تاوان آن را می‌دهد و از قصر پادشاه طرد می‌گردد. البته به نظر می‌رسد که دلیل مخالفت پادشاه عدم اعتقاد به آزادی دختر در انتخاب همسر نیست بلکه باور به اصل شایستگی و تا اندازه‌ای اصالت نژادی و تباری در فرهنگ عمومی است؛ چراکه در پایان، همین که حقانیت دختر و شایستگی‌های داماد بر پادشاه روشن می‌گردد، پادشاه از تصمیم عقب‌نشینی می‌کند و دختر و دامادش، به نزد پادشاه بر می‌گردند و از منزلتی والا نیز بهرمندمی شوند. «... در همین زمان حسن رسید و ماجرا را برای پادشاه توضیح داد و پادشاه را به قصر دعوت کرد. پادشاه که از کار دخترش شگفت زده بود با خوشحالی و خرسندی پذیرفت که جواب دخترش که آستر رویه را نگه می‌دارد برحق بوده است. و دستور داد که جشن مفصلی دوباره برپا کنند و دختر را با شکوه و عزت به خانه حسن بفرستند.» (امیری: ۷۴۰)

در پاره‌ای از قصه‌ها نیز دختر بر خلاف میل خود و بر حسب میل و خواست پدر به عقد دیگری در می‌آید و منفعلانه تسلیم تصمیم خانواده است. «... پیرمرد از شنیدن ماجرا سخت متأثر شد. عقدش را از

ماهان دختر پس گرفت و او را به ازدواج پسر عمویش درآورد و از آن‌ها خواست که در کنارش به عنوان فرزندانش زندگی کنند. ماهان دختر و پسر عمویش نیز پذیرفتند و سالها در کنارش زندگی کردند...» (همان: ۵۰) چنانچه در این قصه دیده می‌شود در پایان قصه، دختر به عشق اول خود می‌رسد، اما باز هم حس ترحم پیرمرد است که این اتفاق را رقم می‌زند. به نظر می‌رسد چون اغلب روایان این قصه‌ها زنان هستند روایت را آنچنان که دوست دارند، می‌سازند تا بدین شکل در دل روایت پردازی، آرزوهای خود را جامه عمل بپوشانند؛ در قصه «لیخند بز و هدیه بگیر» نیز این دخالت ناخودآگاه زن در پایان یافتن آرمانی رویدادها دیده می‌شود؛ «حاکم شهر یک دختر داشت و وزیرش سه پسر، همیشه وزیر و اطرافیان با طعنه و کنایه، از اینکه پادشاه فرزند پسری برای جانشینی ندارد، او را شماتت می‌کردند. یک روز دختر پادشاه که از این قصه غصه دار بود، پسران پادشاه را در مسابقه‌ای به مبارزه می‌خواند و هر کدام به شهری هجرت می‌کنند تا ببینند در پایان سال کدام با دست پرتری برمی‌گردند... دختر که به مدد کوشش و تلاش خود به مقام پهلوانی رسیده است، در پایان سال کنجکاو می‌شود و پسران وزیر را تعقیب می‌کند. متوجه می‌شود یکی از پسران به پاسبانی سگها و گربه‌ها مشغول است، دیگری به مرغداری و پسر سوم نیز در کارگاه شیرینی پزی مشغول خدمت است. دختر که به پشتوانه پهلوانی خویش به طلا و جواهرات بسیاری دست یافته است، پیروزمندانه به شهر بر می‌گردد و بر سر در خانه وزیر، ارزش‌ها و توانایی‌های خود را چنین به رخ او و فرزندانش می‌کشانند؛ زنی بودم زنانه / کاری کردم مردانه / تف به ریش شماها / حالا گشتم روانه.» (باستین، ۱۳۹۶: ۴۳)

نکته دیگری که در این قصه‌ها به چشم می‌خورد، پاره‌ای هنجارگریزی‌ها در ازدواج شاهزاده‌گان با دختران فرودست جامعه است. زنان که نماد زاینده‌گی و باروری هستند، گاهی با بهره‌مندی از زیبایی خود در سیمایی پری‌واره، خود را بر شاهزادگان عرضه می‌نمایند و با دلربایی خود به مقصود خویش می‌رسند. (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۶۵) دلیل گزینش این دختران زیبایی صورت و برخورداری از صفات اخلاقی نیک است: «...حلیمه هم چنان روزها به صحرا می‌رفت و در کنار درخت از پوستین بیرون می‌آمد و به تاب بازی مشغول می‌شد. پسر پادشاه هم هر روز به شوق دیدن حلیمه، به آنجا می‌آمد و از دور به تماشای او می‌نشست. بعد از مدتی روزی پادشاه به رفت و آمد پسرش مشکوک شد و از او در این باره پرسید. شاهزاده از شرم چیزی به پدرش نگفت. پادشاه رفت و با همسر خود در این باره مشورت کرد...» (امیری: ۳۵) حتی دیده می‌شود که شاهزاده‌ای با دخترکی کولی پیوند زناشویی برقرار می‌کند. این مقوله اگر چه برخلاف عهد مرسوم رخ می‌دهد و با مقاومت پادشاه نیز همراه است؛ اما به هر شکل ممکن

در دنیای روایت‌ها صورت می‌پذیرد: «... شاهزاده با کنجکاوای دقت نمود تا صاحب صدا را که دختری کولی بود پیدا کرد. و با دیدن دختر کولی و در همان نگاه اول، عاشق دختر کولی شد. عشقی چنان که کار شاهزاده را به جایی رسانده بود تا هر روز از روزنی، مخفیانه به تماشای دختر کولی بنشیند. شاهزاده البته از این جهت که عاشق کولی‌زاده شده بود، نگران بود، کولی زاده‌ای که از سخی دیگر، جنسی دگر و طبقه‌ای دگر می‌باشد. ولی چون عشق، هوش او را برده و دلش را تسخیر کرده بود می‌دانست که چاره‌ای جز تسلیم ندارد و به همین سبب تصمیم گرفت که در خصوص ازدواج با او سخن بگوید...» (همان: ۱۵۱) البته شاهزاده از دخترک کولی می‌خواهد گذشته و حرفه خود را نادیده بینگارد و زمانی که حاضر به چنین رویگردانی نمی‌شود معامله فسخ می‌گردد: «... شاهزاده دستور داد او را به قصر ببرند و مدت‌ها در قصر زندانی اش کنند تا عاداتش را ترک کند. ولی این کار هم بی‌فایده بود. دختر کولی مخفیانه از قصر خارج می‌شد و به کارش ادامه می‌داد. وقتی که خانواده شاهزاده از ماهیت اصلی دختر آگاه شدند شاهزاده را وادار به جدایی نمودند. شاهزاده نیز که نتوانست عادات کولی‌گری همسرش را از او بگیرد از او جدا شد...» (همان: ۱۵۲) ابراز عشق دختران در قصه‌ها آن هم به شاهزاده‌ها و مردان طبقه فرادست، شاید از جمله همان بن‌مایه‌های سمبلیک این روایت‌هاست که باید از محملی روانشناسانه به آنها نگریست؛ زنان راوی که در دنیای واقعی امکان ابراز عاشقی ندارند، برای جبران چنین محدودیتی در دنیای قصه، به نوعی با قهرمان تخیلی قصه هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. فروید نیز رویا پردازی در قصه‌ها را تلاشی برای تحقق آرزوها می‌داند. (بیات، ۹۸:۹۴) در بسیاری از قصه‌ها و بویژه آنهایی که با محوریت ازدواج شکل می‌گیرند، رویا پردازی نقش پر رنگی دارد. کمبل معتقد است: «روایت‌های کهن و عامیانه به گونه‌ای رویایی و نمادین عمل می‌کنند تا از این طریق روح آدمی بهتر بتواند به جلو حرکت نماید.» (بیات: ۹۴ و ۹۵) در چنین قصه‌هایی قهرمان زن در تجربه‌ای رویاگونه، به شور و سروری ذهنی می‌رسد. این رویکرد در بیشتر قصه‌های عامیانه ایرانی که درونمایه اصلی آنها موضوع ازدواج است، دیده می‌شود؛ «جان تیغ و چل گیس، حسن خاکباز و پیره‌نی، شاهزاده ابراهیم و شاهزاده اسماعیل، کره‌ی سیاه و کره‌ی دریایی، ماه پیشانی، نارنج و ترنج»، قصه‌های مشهوری هستند که در همه آنها موضوع ازدواج رویاگونه دختری فرودست با شاهزاده‌ای اشرافی، در نهایت سرانجامی خوب و خوش پیدا می‌کنند. (همان: ۹۶)

البته عکس این نیز ممکن است؛ یعنی مردی از طبقه پایین نیز می‌تواند به چنین لیاقتی برسد که شاهزاده خانمی را بهره خود نماید. در این گونه موارد تنها مردان برخوردار از قدرت قهرمانی چنین شانس و اقبالی نصیبشان می‌شود:

«...غروب که شد پادشاه به همراه چند تن از نزدیکانش به جنگل رفتند و با ترس و دلهره در میان درختان با شتاب حرکت می‌کردند. در لحظه‌ای پادشاه چشمش به آن پسر جوان و دخترش افتاد که در میانه جنگل در حرکت بودند. پادشاه وقتی دخترش را زنده دید، با شتاب او را در آغوش گرفت و از خوشحالی به گریه افتاد. پادشاه که به شجاعت و دلاوری جوان پی برده بود، بر اساس پیمانش، جشن مفصلی گرفت و دخترش را به ازدواج پسر در آورد...» (امیری: ۴۰)

به هر روی آنچه که مسلم است سایه سنگین اندیشه‌های مردسالارانه همچنان چشمگیر است. صدای مردسالاری از زبان پادشاه به گوش می‌رسد و در مقابل دختر پادشاه نیز اندیشه‌های فمینیستی را نمایندگی می‌کند. اما آنچه بسیار برجسته می‌نماید، این است که از زبان زن پادشاه هیچ صدایی به گوش نمی‌رسد، گویی زنان بعد از ازدواج زیر سایه مردانشان محو می‌گردند و بیش از پیش به حالت انفعال کشیده می‌شوند. البته از نظر نباید دور داشت که در مواردی نیز زنانی هستند که در خانه مرد مطیع آنها است: «...هیزم شکن به سوی خانه روانه شد. همسر هیزم شکن، زنی بدخلق و پرخاش‌گر بود. وقتی که دید شوهرش دست خالی به خانه باز می‌گردد، فریاد برآورد هیزم‌هایت کو؟ هیزم شکن گفت: من دلم نیامد درختی را قطع کنم! و زنش خشمگین‌تر از پیش گفت: حالا با این چوب به جانت می‌افتم تا درس عبرت بگیری و بار دیگر دست خالی به خانه باز نگردی...» (همان: ۳۱) ولی در اینچنین مواردی نیز تصویری که از این زنان ترسیم شده، تصویری محبوب نیست. شاید تحت تأثیر همان اندیشه‌ای که سعدی در ادبیات رسمی ما طرح می‌نماید، باور عمومی بر این است که:

«زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا»

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

در این قصه‌ها نیز تا زمانی که زن تحت فرمان مرد باشد، به او احترام گذاشته می‌شود؛ اگر اندیشه‌های مردسالارانه را نپذیرد، نوعی نگاه منفی نسبت به زن شکل می‌گیرد. او باید مطیع مرد باشد و هرچه مرد می‌گوید ناگزیر بپذیرد. زن در هر صورت نیاز به یک مرد دارد؛ حتی اگر به مقام شاهی برسد: «...با شتاب از چنار هم گذشت تا به شاه رسید. به شاه نیز گفت که شانس گفته است برای آن که لشکریان به فرمانت عمل کنند، باید هر چه زودتر فردی را به همسری اختیار نمایی. پادشاه در حقیقت دختری بود لباسی مردانه بر تن کرده بود و سالها حکمرانی می‌نمود. فوری این موضوع را با آن مرد مطرح کرد و از او خواست که به صورت مخفیانه با او ازدواج کند و در فرمان روایی شریک پادشاه گردد...» (امیری: ۱۷۵)

ویژگی دیگری که در این قصه برای زنان روایت می‌شود، صفت قهرمانی و پهلوانی در میدان‌های نبرد است. این نبرد و کشمکش چه در میدان عشق بازی باشد و چه اندک مواردی که در نبردهای تن به تن رخ می‌دهد، پیروزی‌اش بهره‌ی زنان می‌گردد. زنانی که گاه گردآفریدوار در میدان کارزار چنان شایسته ظهور می‌کنند که تحسین مردان را برمی‌انگیزند. نمونه‌ی بارز این مورد در قصه: «حیدر بگ و سمبیر» دیده می‌شود: «...حیدر بگ در حال تعقیب آنها بود. وقتی سمبیر متوجه شد با او به جنگ افتاد. آنها با شمشیر در حال مبارزه بودند و از آن جایی که حیدر نمی‌خواست زخم کاری به سمبیر بزند، سمبیر از فرصت استفاده کرد و با زدن ضربه‌ای سخت، زخمی بر پیشانی حیدر بگ گذاشت و حیدر بر زمین افتاد...» (همان: ۵۴) هرچند کوشش زنان در جای جای این قصه‌ها برای نشان دادن توانمندی‌های خویش آشکار است، اما ناخودآگاه هیچگاه نتوانسته‌اند به طور کامل از سیطره‌ی انگاره‌های مردسالارانه رهایی یابند؛ حتی در قصه‌هایی که دختر با شکستن شیشه‌ی دیو در نقش قهرمان انگاشته می‌شود نیز شاهزاده‌ای باید از راه برسد که در کشتن دیو او را یاری نماید و این ستیز قهرمانانه را به پایان رساند.

به نظر می‌رسد، راوی بیشتر این قصه‌ها زنان هستند و روابط مادر فرزندی و خواهر برادری از نظر عاطفی بسیار قوی است. در بیشتر این قصه‌ها نقش منفی را اغلب هوو و نامادری یا مادر بزرگ پدری ایفا می‌کنند. در قصه‌هایی چون: کره‌آهو روبا، بلبل سرگشته، گاوک و خزوک، ککو و مروکو، چنین ساختاری قابل ردیابی است. نکته‌ی دیگر اینکه هرچند جنبه‌های مردسالارانه در این قصه‌ها پررنگتر است ولی همان‌گونه که زنان مکار و فریبنده و یا حسود و احمق در این قصه‌ها دیده می‌شوند، زنان قهرمان، پاکیزه‌روی پاکدامن و خیرخواه و مصلح و طیب جسم و جان و ناجی جامعه و خانواده نیز کم نیستند؛ در قصه: «زن مکار»، زن مکارانه به شریک خود خیانت می‌کند: «در روزگاران قدیم زن زیرکی بود که بدکاره بود و با شوهر ساده لوحش زندگی می‌کرد. این زن از شوهرش خوشش نمی‌آمد و به همین خاطر برای خلوت شدن خانه و راحت شدن از شر شوهر نقشه‌ای ریخت...» (همان: ۴۴) در قصه‌های دیگر امانتداری راستین و فداکار است. اگرچه در برخی قصه‌ها زن، ناقص‌العقل معرفی می‌شود، اما در قصه «نمکو»، از چنان قوه‌ی تعقل و خردی برخوردار است که می‌تواند همچون ناجی بزرگی خود و دوستانش را از چنگال دیو رهایی بخشد: «وقتی که دیو بیرون رفت، نمکو لب حوض آمد و زمانی که دست‌هایش را در آب حوض فرو برد، فوری تمام دیواره‌ی حوض لجن بسته شد. نمکو که سخت ترسیده بود، برای نجات جان، به دنبال چاره‌ای می‌گشت. همین طور که می‌اندیشید، فکری به ذهنش رسید. به آشپزخانه‌ی دیو رفت و مقداری نمک، سوزن، کبریت و پر مرغ برداشت و دخترهایی را هم که آویزان بودند آزاد نمود و خودش هم فرار کرد. در حالی که فرار می‌کرد دیو را دید که دنبالش می‌دود. برای آن که از

دست دیو در امان بماند، کبریتی روشن کرد و جلوی پای دیو انداخت. پای دیو می سوخت ولی دنبال نمکو می دوید. نمکو وقتی دید که دیو به او خیلی نزدیک شده است، همه سوزن‌ها را در مسیر حرکت دیو ریخت و دیو که تمام نگاهش متوجه نمکو بود، بی‌محابا می‌دوید و سوزن‌ها نیز یکی یکی در پاهایش فرو می‌رفتند.» (همان: ۲۰۵)

تجلی اوصاف گوناگون و متضاد زنان در این قصه‌ها، گونه‌ای واقع‌گرایی را حکایت می‌کند. چراکه این قصه‌ها برگرفته از زندگی روزمره مردم است و به همین سبب عشق و کینه، مهر و حسد، امانتداری و خیانت، بدعهدی و وفا و ... چنان در کنار هم ایستاده‌اند که در زندگی روزمره؛ بدین شکل است که زیستن در بطن روایت‌ها پیوسته بر محور اعتدال سیر می‌کند.

البته می‌دانیم که اسطوره ارتباط مستقیمی با تجارب فرهنگی و فکری انسان دارد. دور از انتظار نیست که یکی از جلوه‌گاه‌های آن، قصه‌های عامیانه باشد؛ چراکه آدمی در اندیشیدن و بیان انگاره‌های خود تحت-تأثیر تمام داشته‌های فرهنگی و فکری خویش است. روایت‌های عامیانه از درونمایه‌ها و نشانه‌های اسطوره‌ای استفاده می‌کنند؛ عمری به درازای عمر بشریت دارند و پژوهشگران نیز باوردارند که «اسطوره‌ها با رخدادهایی مرتبط است که در آغاز زمان رخ داده‌اند و هدف آنها آماده کردن زمینه‌ها برای کنش‌های آیینی انسان امروز است.» (کرنی، ۱۳۸۶: ۹۷)

با همه مردسالارانه بودن فضای قصه‌ها، بسامد نقش زنان در آن‌ها اندک و ذهن راویان این قصه‌ها از اندیشه‌ها و تأملات اسطوره‌ای پیرامون خود خالی نیست. این قصه‌ها با توجه به افق فرهنگ ایرانی و اسلامی از نقش زن در کارکردها و ژرف ساخت‌های متفاوت استفاده می‌کنند. از دید عرفان اسلامی «با هر زنی یک دیو است.» (عطاری، ۱۳۹۱: ۱۹۶) چنین دیوی که همراه با هستی زن است، مسلماً هراس و ترس را در ذهن آدمی خواهد نشاناد. در برخی از قصه‌ها زن راهزن طریق است: «اما مدت زیادی نگذشته بود که زن دیگر پادشاه با حسادت و کینه توزی تصمیم گرفت که مریم و داوود را به گونه‌ای سربه نیست نماید و این چنین زهر چشمی از هووی خود بگیرد.» (امیری، ۹۴: ۱۸۷)

چنین کارکردی، تنها یک رویه از کنش زن است. در قصه‌هایی چون: «پسر پادشاه و دختر لیمویی، پسر پادشاه و دختر پری» جلوه‌ای دیگر از کارکرد و کنش خود را نشان می‌دهد؛ او نشانه جمال، مهربانی و عشق است که صورت و کارکرد دلربایی در قصه‌ها دارد: «...پیرمرد گفت این ماهی‌ها همه عاشق دختر زیبای من هستند. دختر من در زیبایی از پری کوه قاف هم زیباتر است. پسر پادشاه از او خواست که اگر عکسی از دخترش دارد به او نشان دهد. پیرمرد گفت: ای جوان! می‌ترسم طاقت دیدن زیبایی عکس دخترم را نداشته باشی...» (همان: ۱۲۳)

این کنش متضاد و متناقض زن، ریشه در سرنمونه « بزرگ مادر» دارد. سرنمونه بزرگ مادر از تصاویر کهن الگویی تمام فرهنگ‌های بشری است که همزمان دارای جنبه‌هایی متفاوت چون پرورش، عاطفه، دهشت و ترس است. (مهرشاهی، ۱۳۷۹: ۱۰۴) در این قصه‌ها این دو جنبه جمال و زیبایی و وحشت و دهشتناکی نمایان شده است.

۳. نتیجه‌گیری

بر اساس درونمایه این قصه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که قصه‌های عامیانه، در ارائه تصویری روشن از جایگاه زنان، نقش بسزایی دارند. این قصه‌ها نه تنها ابزاری برای سرگرمی کودکان، که در بسیاری موارد، گستره‌ای مناسب برای ظهور آرزوها و خواسته‌های زنان است.

بر اساس یافته‌های این بررسی، نابرابری جنسیتی در فرهنگ عامه به روشنی دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که در بیشتر فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و گاه‌گاه فرهنگی، مردان بازیگر نقش اول‌اند و کارکرد زنان در این فعالیت‌ها بسیار محدود است. البته زنان با همه محدودیت‌های موجود، در برخی زمینه‌ها توانسته‌اند در برابر اندیشه‌های مردسالارانه ایستادگی نمایند و حتی در زمینه‌های فرهنگی پیروز میدان نیز باشند.

این قصه‌ها جدای از کارکردهای زبانی، تمامی قلمروهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربر می‌گیرند و در همه این عرصه‌ها، بیشتر اوقات زنان در حاشیه‌اند، تا مردان در میدانی فراخ‌تر یکه‌تازی کنند. در قصه‌هایی که اوصاف فتنه‌انگیزی، ظاهربینی و سخن‌پراکنی به زنان نسبت داده می‌شود، محدودیت‌های بسیاری در راه آموزش و مهارت‌آموزی آنان ایجاد می‌کند و بدین شکل زنان از فرصت خودنمایی و ظهور در جامعه بی‌بهره می‌مانند. بنابراین آنچه که نقش‌آفرینی زنان را در گستره سیاسی محو و محدود نموده است، نه عدم گرایش و ناتوانی فطری زنان در این حوزه که همان فضای مردسالارانه‌ای است که بر ساحت فرهنگی، قرن‌ها سایه انداخته است.

قصه‌ها بیانگر کلیدی بودن نقش ازدواج در زندگی زنان می‌باشند؛ زنان قصه‌ها با ازدواج تکیه‌گاهی برای خود می‌یابند. در برخی قصه‌ها زنان در انتخاب همسر آزادی دارند؛ هرچند که این امر فراگیر نیست. اندیشه‌های دینی (اسلامی) و اساطیری (ایرانی) نیز در شکل‌گیری شخصیت زنان و تصویری که از آنها ارائه می‌شود، تأثیری محسوس دارند. به طوری که در این قصه‌ها زنان در نقش‌ها و کنش‌های کارکردی متضادی دیده می‌شوند. این تضادهای کارکردی برگرفته از اندیشه‌های دینی و اسطوره‌ای است. به هر روی زنان در دنیای قصه‌ها زاده می‌شوند، می‌شکفند و گاه پژمرده می‌گردند. این چرخه در سیر خود، نوعی اعتدال را بر زیستن در دنیای قصه‌ها حکمفرما نموده است.

منابع

- آبوت، پاملا، والاس، کلر (۱۳۸۷)، **جامعه‌شناسی**، چ پنجم، تهران: نی.

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه، چاپ دوم، تهران: سخن.
- امیری، محمد صالح (۱۳۹۴)، *قصه های عامیانه ی هرمزگان*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر لنگه.
- امین‌الرعا، پروین و دیگران (۱۳۹۳)، "بررسی ویژگی‌های منتسب به زنان در ضرب‌المثل‌های فارسی"، در پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۳۴، صص ۸۹-۱۲۰.
- ل. پ. اول ساتن (۱۳۷۴)، *قصه های مشدی گلین خانم*، ویراستار اولریش، مارتسولف، ترجمه آذر امیرحسینی نیتها، سید احمد و کیلیان، چ هفتم، تهران: مرکز.
- باستین، سمیه (۱۳۹۶)، *بررسی برخی از عناصر فرهنگ عامه در افسانه‌های کرشی*، بندرعباس: دانشگاه آزاد اسلامی.
- بختیاری، محمد (۱۳۶۹)، *راهنمای مفصل ایران جلد ۲۲ استان هرمزگان*، تهران: کاروان.
- بشیری، محمود، محمودی، معصومه (۱۳۹۰)، «بررسی مقایسه ای موضوعات و درونمایه های مرتبط با زنان در داستان های زن محور داستان نویسی» (۱۳۸۱-۱۳۰۰)، فصلنامه ی زبان و ادب پارسی، ش ۴۷: صص ۸۰-۵۱.
- بهمنی، مریم (۱۳۹۲)، "جایگاه قصه های عامیانه در ادبیات شفاهی هرمزگان" در پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۵، سال سوم: صص ۱۰۶-۱۱۷، بندرعباس: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیات، حسین (۱۳۸۹)، "محوریت زنان در قصه‌های عامیانه" (تحلیل افسانه‌ها به مثابه رویاهای جمعی زنان)، در فصلنامه‌ی نقد ادبی، سال دوم، ش ۱۱: صص ۸۷-۱۱۵، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- تقوی، محمد و مینا بهنام (۱۳۹۱)، "تفاوت قصه نویسی و قصه گو در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه و داستان "بیدپای" پژوهش های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۳ شماره ۴ (پیاپی ۱۲)، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- حسینی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، *مردم نگاری شهرستان های بندر لنگه و بستک*، بندرعباس، پژوهش های مردم شناسی سازمان میراث فرهنگی هرمزگان.
- دریایی، احمد نور (۱۳۸۴)، *مراسم آیینی و فولکلور مردم بندر کنگ*، تهران: احسان.
- رستمی توکلی، فاطمه و سهراب سعیدی (۱۳۹۶)، *بررسی جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های هرمزگان در پژوهشنامه اورمزد*، سال ۱۳۹۶ دوره ۱۰ شماره ۳۹.
- رحمان دوست، مصطفی (۱۳۷۷)، *قصه گویی، اهمیت و راه و رسم آن*، ج ۳، تهران: رشد.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۳)، *نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چ هشتم، تهران: علمی.

- ریکور، پل (۱۳۸۶)، زندگی در دنیای متن؛ شش گفت و گو یک بحث، ترجمه ی بابک احمدی، چ پنجم، تهران: علمی.
- سیبلی، کریس (۱۳۸۵)، درآمدی بر نظریه‌های فمینیستی، چیستی فمینیسم، ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۹)، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، تهران: خوارزمی.
- عادلخانی، حسن (۱۳۷۹)، فرهنگ آمره ج ۱، اراک: پیام دیگر.
- _____، _____ (۱۳۹۳)، نقش قصه گو در پردازش قصه های عامیانه آمره، در دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال دوم، شماره ۳، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- عطار شیخ فریدالدین محمد (۱۳۹۱)، تذکره الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، چ بیست و سوم، تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶)، شاهنامه، جلد ۶ و ۷، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم. تهران: قطره.
- فلسفی میاب، علی، مریم ابوالفتحی و سهراب بناوند (۱۳۷۹)، مردم نگاری شهرستان قشم، بندرعباس: پژوهشکده میراث فرهنگی استان هرمزگان.
- کمپبل، جوزف (۱۳۸۵)، قهرمان هزار چهره، ترجمه ی شادی خسروپناه، چاپ اول، مشهد: گل آفتاب.
- الول ساتن، لارنس پائول (۱۳۷۶)، قصه‌های مشدی گلین خانم، ویراستار اولریش، مارتسولف، ترجمه ی آذر امیرحسینی نیتهمر، سید احمد وکیلان، چ دوم، تهران: مرکز.
- لیموچی، کنایون (۱۳۸۵)، افسانه های مردم بختیاری، تهران: بازی تیگر.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات در باره افسانه ها و آداب و رسوم مردم ایران، گردآوری حسن ذوالفقاری)، تهران: چشمه.
- مهرشاهی داریوش (۱۳۷۹)، بررسی علل پیدایش و اهمیت زیارتگاه های زرتشتیان در یزد (ایران)، «تحقیقات جغرافیایی»، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره ۵۶ و ۵۷: صص ۱۱۷-۱۰۲.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۰)، ادبیات داستانی، ج ۶، تهران: علمی.
- وطن پور، آزاده و کنایون نمیرانیان (۱۳۹۱)، "ریخت شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه عامیانه دختر و درخت کنار" در پژوهش های انسان شناسی ایران، دوره ۲ شماره ۱. تهران.
- هدایت، صادق (۱۳۳۴)، نوشته‌های پراکنده، تهران: امیرکبیر.



Guerin, Wilfred L . Labor Earle G . Morgan Lee, Reesman Jeanne C.
Willingham John R. "**Ahand book of critical approaches to literature**" Fifth
edition, NewYork, Oxford University press. 2005.